

یوسف
اند حصار گریخته بودند در پام آمد بودند کس چون
ایشان را بگرفت خیر بکند رسانند و شاد شد و صفت
مردی یوسف ایشان کردند کس نگاه اهل مصر بیامدند
و دیدند کس برادر این یوسف میگویند که این حدیث آسمانی
والله هم کس طاقه ما نداشتی کس نگاه یوسف عبد السلام
کس فرستاد آن باره های ایشان پیاورند و خلق بودند
که همین عقوبت خواهم کردن شما کس برادر این باشند
و گفتند که البته کسی از اهل بیت ما نخواهد یا معنی
بدران ما انجا چیزی هست کس یهود گفت همان سخن است
که در انجا یوسف هست کس گفتند این چه حدیث است
که تو میگوینی که اگر وی بودی این حرکتی کردی و لیکن
چون ما را بافتی هلاک کردی اکنون بنگویم تا چه سبب است
پس چون روز دیگر و خلق بیار آمدند از جنل و حضرت
کس یوسف ایشان را در پیش خود خواند و گفت مرا از
ملک فرمائست که شما را هلاک کنم و لیکن مرا خود بر شما

رم

رحم می آید که نیگویی و خلق خوش و روی خوش از مزه آید
ومن شمارا دوست میدارم اکنون از بی کار خوش بودی و
شمارا عفو کردم بدین جز که کردید کس نگاه ایشان روانه
تا بیرون رفتند کس یهود گفت من انجا باشم و شما بروید
تا بد چه حکم فرماید و هر حال خود بگویند که این یا من
در روزی کردی کس نگاه هر کس معان و یعقوب علیه السلام
تمناک شد بود زیرا که از وعده آمدن چند روز گذشته بود
و کسی در راه فرستاده بود که راه ایشان برینند کس ایشان را
از دور دیدند کس خیر یعقوب علیه السلام بیروند
و گفتند که از فرزندان تو نه تر می آید و دوست غایب
یعقوب علیه السلام تمکین ترکست و کس استیق گرفت کس
خدای تعالی گفت خیر از یهود **فوالله** از جهوا
الی ایکم فقالوا یا انا انان انک سرور
که گفت باز گوید و بدید بگویند که این یا من در روزی کرد
و ما خیر راست میگویم و نگاه دارند عجب کسی نبوده ایم